







1222  
/ S.



عَلِيٌّ مَعَهُ الْحَقُّ وَالْحَقُّ مَعَهُ

مستقیم استوی  
صراط مستقیم استوی



دلیل قوی بر حقیقت دین مبین

تصنیف نسیف

سرکار شریفیہ اربعہ الاسلام حضرت علامہ شوشتربی موسی

مطبع سراپا کی نظر اردو  
درون معیاق نقیبین بک



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سبب تالیف این رساله مجله و پاره از احوال مکتوب له  
 این رساله است موسوم بربیل قوی بر حقیقت زمین تصوی که این اضعف الناس سید محمد  
 عباس موسوی بر اے هدایت مولوی عبدالقوی ارتجا لاقلم و دشت کا شسته  
 و آخر حرم از تلامذه مولوی مخدوم و از جمله طلاب علوم و ادب انجمن و بغایت  
 آرمیده و سنجیده درست گفتار و درست کردار و آزموده کار بود و لیکن با استقامت  
 می آخیزت از اهل حق میگزینت چه مرحوم حکیم میرجعفر شوستری او را بر استقامت  
 اطفال نگاه داشته بود و خیلی تفقه و دجوعی و پاس خاطر او نموده و شصت سال  
 در تعلیم عم العیسان و تدریس این جوان و دیگر اخوان و صبیان اشتغال داشته  
 و دقت از لوازم خدمت و مهم محبت فرو نمیکند شش ما اینکه بر بهترین اوقات



و دل بر جان ادا نماند پس در عالم خواب جناب لایت آفتاب امیر المؤمنین  
 را دید که میفرماید ای بنده خدا یا که پیغمبر خدا ترا میطلبد میگوید تا گمان جناب  
 رسالت را پیش روی خود و جناب سیده النساء را در خانه چادر سفید  
 بردوش کشیده دیدم پس حضرت امیر المؤمنین بن فرمودند که جناب نبوی  
 میفرماید که لے مرد مترس و غم مخور و من بر اے تو در روز آخرت ضامن هستم  
 یا اینکه گفت ضمانت بهشت بینا ایم و این در جلد وے آنست که تگوار  
 ذریت و اولاد من بموده و احسان یا ایشان کرده پس چون بیدار شد  
 از مرض در خود نشانی نیافت و هر گاه که واقعه خواب را پیش کی از اشخاص  
 نقل کرد او تبرک مذہب تسنن اختیار نمودن شیع مشوره و او قبول نکرد  
 و گفت که ما اهل سنت در حقیقت شیعه ایم و مرا از شنیدن این خواب متعجب  
 روداد که با وجود تسنن چگونه پیغمبر خدا ضمانت او فرموده و در کتاب بح القرآن  
 بعد از ذکر این حکایت نوشته ام که اگر این خواب است است پس البته  
 این مرد قبل از موت خود انشاء اللہ شیعه و مستبصر خواهد شد چنانکه در حدود  
 سنه یکتر او در صد و شصت هجری که دو سال بر نقل این حکایت گذشته بود  
 مولوی مذکور باز بیچاره افتاد و در آن هنگام این رساله نوشته پیش مردم

و در میان آن خواب مذکور را نیز بیادش آوردم بعد از مطالعہ این مقالہ و  
 خواندن رسالہ حقیر را در تجلیہ طلبیدہ اقرار بقاء حقہ نمود با ازان مرض شفایات  
 و بعد از پنجاه کہ بیت و دوم ماہ مبارک رمضان بود ازین عالم رحلت کرد  
 و شب وفاتش شب فن حضرت امیر المومنین و شب دفنش شب واقع  
 شد و بعد از انتقالش علمائے اہلسنت کہ با او موافقت و مصداقت داشتند  
 از راه ظلم و غفلت من تغیب و تکفین او پرداختند و مرا از تجنیش مانع آمدند  
 و لکن نماز بر جنازہ او خواندم و تقینش نمودم و این از سوانح عجیبہ و حوادث غریبہ بود

وَكَرَّمَهُ اللَّهُ مِنْ لُطْفٍ خَفِيِّ  
 وَالسَّلَامُ

۱۵۲۴۴  
الف ۲۵



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ

اِلٰهِ الطَّاهِرِیْنَ

اَقَام بَعْدَ عَرْضِ یَكْنَدِ اَضْعَفِ النَّاسِ سَیِّدِ مُحَمَّدِ عِبَّاسٍ دَرِ خِدْمَتِ سِرِّ اِپَا اَقَادِ  
بِتَابِ سِیِّطَابِ عَلٰی الْقَابِ بِهَدْوِ دِرْعِ اَنْتَابِ مَعِ لَوِی عَبْدِ الْقَوِیْ هَدِیْ اِلِی  
الصِّرَاطِ السَّوِیِّ كَمَا اِنْ چِنْدِ كَلِمَتِیْ مَخْتَصِرًا بِهٖ اَزْ كَبْرِیْتِ اَحْمَرِ كَلِمَتِیْ ضَا جَوِیْ  
الْحٰی وَخَالِصَةً اَزْ رَوِیْ خَیْرِ خَوَابِیْ كَذَا رَشِیْ شُودِ چُونَكِهٖ حَقِّ اَنْجَنَابِ بِرِ ذَمِّهِ مِنْ  
عَظِیْمِ اَسْتِ وَاَنْجَنَابِ رَا بِرِ حَالِ مِنْ مَحَبَّتِ وَشَفَقَتِ قَدِیْمِ نَحْوِ اَسْتَمِ اِچْنَدِیْنِ اَمْرِ  
كِهٖ بَاعَثِ بِهٖ رَدِیْ بَاشَدِ پِلَوِ اَتَمِیْ نَمَ اَكْمِ وَا حُرُوفِ حَقِّ رَا اِجْمَعِیْنِ فِی دِیْوِ شَاخِمْ وَا چُونِ  
دَرِ عَرْضِ اِیْنِ مَطْلُبِ نَعِیْرِ اَزْ شُودِیْ اَرَبِ بِیْچِ عَرْضِ سَبَبِیْ مِیَا نِیْسِیْتِ اَلْبَتَّةِ  
بِگُوشِ دَلِ سَمْعِ قَبُولِ خَوَابِ شُنِیْدِ وَا حُرُوفِ رَا بِرِ لَوْحِ سِیْنَةِ خَوَابِ كَشِیْدِ

وچگونه عاقل قبول نکرند امری را که در آن سر اسر خبر وصلح او باشد و گوینده در جلد  
 آن خبرتی نیز خواهد بلکه ممنون شود و اتبعوا من لا یستلکم اجرا و هم مهتدون  
 توضیح اینمقال آنکه دین آباء و تقلید کبرایه تحقیق حال مذموم است و  
 در قرآن مجید در چند مقام مذمت او وارد شده و انا وجدنا آباءنا از زبان  
 کفار منقول گردیده ازین راه حقیر نیز در ابتدا تحصیل تنقیح و تحقیق مذہب مذموم  
 در روز شب در سیر کتابائے اہلسنت بودم و کتب معتبره ایشانرا مثل صحیح  
 بخاری و سنن ابی داؤد و مشکوٰۃ شریف و صواعق محرقة بغیر و تامل فرمیدم و چون  
 بدولت آنجناب محنت جیسائے فحش مطالعہ چشم مطالب انجونی فہمیدم  
 پس قسم بخداے عظیم کہ حقیقت مذہب تشیع ازین کتب من لایع و ظاہر شد  
 و جناب میداند کہ مرا عادت در و غلوے نیست کویچہ کر و فریب بلد نیستم  
 اشہد باللہ و کفی باللہ شہیدم کہ دوستی اہلبیت باعث ضلئے یزدانی  
 و موجب خول بہشت جاودانی است نہ دوستی خلیفہ اول و خلیفہ ثانی <sup>مستحق</sup>  
 میفرماید قل لا استلکم علیہ اجر الا المودة فی القربی یعنی گویند مزد میرے  
 خود در باب ہمائے شامانیخواہم مگر دوستی اقارب خود را نفرمود کہ لامودة  
 ابی بکر و از روئے کتب اہلسنت جماعت ثابت میشود کہ علی منی و انا

منه وهو ولی کل معامن بعدی در شان امیر المومنین ارد شده  
نه در شان خلفائے دیگر چنانچه ابن حجر که از علمائے اہلسنت است در صواعق  
محرقة آورده و ہم درد فاطر معتبره منقول است کہ جناب سالتاب مقام  
قدیر غم فروکش شدند و منبری از پالان شتر ساختند و دست علی را گرفتند  
و فرمودند کہ من کنزت مولاہ فعلی مولاہ بعد ازان عمر بن خطاب  
بجناب میز کرد و گفت ہنیتا لک اصیحت مولاہی و مولی کل مومن و مومنتہ  
یعنی مبارکباد ترا کہ صبح کردی در حالیکہ آقا و مولاے من و جمیع مردوزن  
گردیدی پس آیا مناسبت است کہ خایفہ ثانی را از علی عمرائے افضل بدانند  
با وجودیکہ او خود آنجناب آقا و مولاے خود گفته باشد و در صواعق محرقة از  
خایفہ ثانی منقول است کہ میگفت اللهم لا تبغنی لمعضلتہ لیس فیہما  
ابو حسن یعنی حد او نہ امر باقی گذار از برائے مسئلہ وقت و امر مشکلی کہ در ان  
معرفہ جناب علی نباشد و در اکثر کتابا حتی کہ در نحو میر موجود است لولا علی  
لہلک عمر و ازین سخن پیدا است کہ وجود امیر المومنین باعث نجات عمر شد  
البتہ از و بہتر خواهد بود و در کشاف و غیرہ منقول است کہ عمر میگفت کل  
الناس فقہ منی حتی العجم یعنی تمام مردمان از من در تہہ بشیر اند حتی کہ

پیره زان پس هرگاه چنین کسی بر عالم سرلو کشف الغطاء و مورد حدیث انما  
 مدینه العلیه و علی با آنها پیشدستی کند کاروست و سر اسر خطاست گمان ارم  
 که اگر بر کدام طالب علم بجای مولوی ظهور اند می نشست و خود را بهتر از  
 میدانست مولوی صاحب انا گوار نمیشد خطبه شقیه که بلاشک و مره فرموده  
 جناب میرالمؤمنین است آنرا ملاحظه فرمایند پیش حقیر موجود است حضرت را ابتدا  
 آن مغیر ماینده که آگاه باشید قسم بخدا که ابوبکر خلافت را بتکلف و نفع گرفت و تحقیق  
 که او میدانست که من قطب آسیای خلافت هستم سیلاب علم و کمال از وجود  
 من فرو میریزد و طائر و هم و خیال بکنگره مراتب من خیر سید مغیر ماینده فقطقت  
 ارتقای بین ان اصول بید جذاء و اصبر علی طغیة عمیاء حاصل  
 معنی اینکه چون ابوبکر بر مسند خلافت نشست من پیش خود فکر کردم که آیا با و چنان  
 کنم با وجود بیدست و پستی یا اینکه بر مصیبت تیره و تار و در ان حالت محنت  
 و بلا صبر نایم آخر صبر را بر گزیدیم در حالیکه چشم غبار آلود و دل پر از غصه بود  
 اری توفیق فحبا میدیدیم که میراث مراتب میسرند و در تمام خطبه شقیه  
 برمت خلفائے ثلاثه موجود است هر که خواسته باشد ببیند و فضیلت ای است مثل  
 ابن اثیر و ابن خشاب ابن ابی الحدید و محمد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس

اقرار میکنند باینکه خطبه بلاشک و شبهه فرموده علی بن ابیطالب است مع ان فیها  
 من الغصاحه ابو مخیر صادق بیان صاجها هو القرآن لناطق پس کسیکه دوستی  
 علی داشته باشد باید که با خلفائے ثلاثه میل و رغبت نکند و از افعال اطوار ایشان  
 بیزاری نماید و در صحیح بخاری که بعد از کتاب یاری صحیح کتابی را صحیح تر از ان  
 نمیدانند منقول است که چون پیغمبر خدا بر روز پنجشنبه در مرض الموت بدر شدید  
 بتلاشند که قند و دوات طلبیدند و فرمودند که وصیتی برای شما بنویسم که اگر بران  
 عمل کنید هرگز گمراه نشوید عمر گفت که این مرد نهان میگردد و دردی را داشت  
 کرده است پس از قلم و دوات مانعت نمود و بعضی از صحاب پیروی قیل و غیر  
 کردند و بعضی برخلاف او حرف میزدند و شور و غلغل برخواست و پیغمبر خدا آزرده  
 فرمودند که برخیزید از پیش من لاینبغی عندی لنتنازع پس ابن عباس که او می  
 این حدیث است روز پنجشنبه ایام میگردد و میگردد پس چنین اطوار ناشائسته را  
 ملاحظه فرمایند پیغمبر بیکه محبوب خدا و مورد قیل ان کنندم تعجون الله فاتبعونی  
 یحببکم الله باشد و تا خوشی و آزرگی او چه فرود آرد و از حدیث قرطاس  
 ظاهر است که عمر چه قدر آنجناب آزرده که با وجود خلق عظیم حوصله حضرت  
 تنگش و فرمود که قدامی آیشور و فریاد در حضور پیغمبر باعث رضامندی

خدا نخواهد بود یا وجودیکه حقیقتاً فرموده است لا تشفعوا اصواتکم ففارق  
 صوت النبی و دشمنی عمر با اهل بیت سالت از حد تو اتر گذشته است و حقیر این  
 سخنان اباسر دلب نمخندوم بر زبان نمی آوردم الحال چون می بینم که آنخندوم  
 بیازند و سفر تا گریمرگ پیش دارند طبیعت ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی پد کاین  
 که تو میروی تبرکانت بد عرض این مطلب بی نیوقت عین ادب نیست طبیعت  
 اگر بنیم که تا بینا بچاه است پد اگر خاموش نشینم گناه است پد پیش از نیکن آنخندوم  
 در حال بیماری پیغمبر خدا را بخواب دیده بودند که فرمودند ما از تو رضی ما مستقیم حر که  
 خدمت اولاد ما نموده این را تصور فرمائید که اولاد رسول بچندین سال نظر بستم  
 هرگاه خدمت ما باعث رضای پیغمبر خدا باشد فاطمه زهرا که دختر پیغمبر خدا  
 و پاره جگرش بود اذیت و ادنش چه قدر خلاف مرضی پیغمبر خدا خواهد بود و کسیکه  
 باغ فدک از ان معصومه گرفت دعوی او را نشنید و گفت که پیغمبر امیر است  
 نیبیا شد ویر آیه کریمه و و دت سلیمان داؤد نظر نکرد و آنجناب چنان  
 بیزار نمود که مادام الحیوة با او حرف نترد حال چنین شخص پیش خدا و رسول خدا  
 چه خواهد بود بنده که نسبت دور و قرابت بعید یا پیغمبر دارم آنخندوم با من است  
 الفت میکنند و گمان ام اگر من از آنخندوم چیزی بخوام مضائقه نمائید



قبول داریم که فدک حق فاطمه نبود یا فاطمه معاذ الله از جمالت یا طمع آنرا در خوا  
 کرده بود آنمرد متهم چیزی هست ابوبکر را میبایست که فدک از روی  
 احسان با وی بخشید و او را در تصرف پیغمبر دانسته یا فقیر و مضطر انکاشته فدک را با میداد  
 این چه بخل و لامت بود که خود بر مسند پیغمبر نشسته باشد و در خانه فاطمه فاقه شوی  
 شود و چند درخت در ازان معصومه مضائقه نماید باز سنیان که دوستدار ابوبکر اند  
 میگویند که ما شیعه هستیم هرگز هرگز کسیکه دوست خداست و را با هم چه کار دوست  
 پیغمبر را با ابویسلمه کذاب چه علاقه دوستدار علی را با ابوبکر و عمر و عثمان چه محبت  
 و محبتین را با یزید چه سرو کار یزید کیست پسر معویه و معویه کیست که حدیث  
 حُرَیْبُ حَرْبِي رَاشِدِيه با علی دشمنی در زیده معویه ساخته و پرده خسته عثمان است  
 و عثمان سرگرده بنی امیه و بنی امیه دشمنان پیغمبر و شجره ملعونه فی القرآن عبارت  
 از ایشان است بخدای عظیم سوگند که ابن حجر در صواعق محرقه نوشته است که جبا  
 امیر المؤمنین بر کنار جحیم ایستاده خواهند شد و بدوزخ خطاب خواهند کرد لکن  
 شخص دوست من است این را بگذار و فلان کس دشمن من است این را بگیر  
 و نوشته است که پیغمبر خدا فرموده عَلِيٌّ مَنِّي بِمَنْزِلَتِي مَنْ سَابَنِي وَابُو بَكْرٍ رُوِيَ  
 با حضرت امیر المؤمنین همراه بود و حضرت او را گفتند که پیش برو او گفت که

له  
 بانقلاد  
 اباست در  
 قول قره  
 بزرگ بود  
 ۱۲

من هرگز پیش روی نمیتوانم کرد از کسیکه سنجید در حق او گفته باشد که مرتبه علی پیش  
 من چنانست که مرتبه من پیش خداست ملاحظه فرمایند که این چه حرف است  
 در خلافت بر آنحضرت پیشدستی کرد در راه رفتن اینجورید باید آورد آیا در وقت  
 خلافت فراموش کرده بود پس حقیر از راه خیر خواهی متیرم که مبادا حشر آنخداوم  
 با یو بگردد و امیدوارم که با جناب امیر المؤمنین محشور شوید تا آنحضرت متگیری  
 شما نموده از جرم آزاد کند و اگر نه خدا نخواسته بر سر صراط پیشانی حاصل خواهد شد  
 هیچ نفع نخواهد داد بلیت بجائیکه دهشت خورند انبیا چه تو خدا گنهر را چیداری یا  
 جسم شما بسیار ضعیف است نام شما عبد القوی است پس دست آورید محکم  
 جمل المؤمنین محبت اهل بیت است آری و حدیث اتی تارک فیکم الثقلین  
 ما ان تمسکتهم من نضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهم ان  
 یفترقا حتی یرد اعدای الحوض پیش نظر و آری خدا از گناه ما و شما بطفیل اهل بیت درگذرد  
 کاتبه تنی دارم ضعیفی تا توانی چه چو تا غنکبوش سخوانی به زود آتش زدن  
 این نفس از خطاها به زلال رحمتت خواهیم آما به بده آبی که کام تشنه دارم  
 ضعیفم تا باین آتش ندارم به خدا انجام بخیر کند و بر کلمه سلام بمیراند در حدیث  
 مشهورین الفرقین است من که یعرف اما من مانه مات میتة جاهلیة

یعنی کسیکه امام زمان خود را که حضرت مهدیست نشناخته باشد بر کفر و جاهلیت  
 مرده است علامه زنجشیری در کشاف آورده و تحقیق چشم خود دیده است که نهیر آیه  
 الا المودة فی القربی نوشته که چون این آیه نازل شد اصحاب گفتند کی رسول الله  
 کدام کسانند این اقربای تو که دوستی آنها واجبست فرمود که علی و فاطمه زهرا و  
 هر دو فرزند او و نوشته است که دلالت میکند بر نییطلب ایتمی که از جناب میرزا ابون  
 منقول است که فرمود من از حسد و رشکم دم که با من دشمنند پیش پیغمبر خدا شکا  
 کردم پس حضرت فرمود که آیا تو باین مرتبه عظیم بضی نمیشوی که از جمله آن چاکس  
 باشی که آنها در روز قیامت پیش از همه در جنان بهشت خواهند شد اذ اذانت و  
 الحسن و الحسین و هم از پیغمبر خدا روایت کرده که فرمود بهشت عرام است  
 بر کسیکه ظلم کرده باشد بر اهلبیت من ایذا رساند مراد باب عترت من و کسیکه  
 بر او لادعبد المطلب حسان کند و او مکافات نماید پس من در روز قیامت  
 مکافات احسان و خواهم نمود و پیغمبر خدا فرمود و من مات علی حب ال  
 محمد مات شهیداً و من مات علی حب ال محمد مات مغفوراً  
 ال اومن مات علی حب ال محمد مات قائماً ال اومن مات علی حب  
 ال محمد مات مؤمناً مستکمل الایمان ال اومن مات علی حب ال محمد

بشه ملك الموت بالجنة ثم منكر ونكير الا ومن مات على حبال محمد يزف الى الجنة  
 كما تزف لعرس الى بيت زوجها الا ومن مات على حبال محمد فتم له في قبره باذان الى الجنة  
 واین حدیث طولانی است بر همین قدر اختصار کرده شد خلاصه اینکه بر دوستی  
 آل محمد از نیای فانی بسرای جاودانی انتقال باید کرد تا مرتبه شهادت حاصل  
 شود و در گوشه پر وحشت قبر دروازه بهشت بگشاید و محبت عمر تیج بکار نی آید  
 که او بیچاره خود وسیله نجات در دست ندارد و الله اعلم که در تفسیر در مشهور تصنیف  
 ملا جلال الدین سیوطی دیدیم که از ابن عباس روایت کرده که گفت پیغمبر خدا بعد  
 از این خطاب فرمود که چه حال تو خواهد بود ای عمر در وقتیکه ترا برین سپارند و بقدر  
 سه دست یکو جبیب یک دست یکو جبب قبر را کنده باشند و در آن حال منکر و نکر بصورت  
 میبندند گسیاه موهای خود را کشیده داخل قبر تو شوند کان اصواتهم الودع الی القاصف  
 وكان اعینها البرق الخاطف یعنی گویا که آوازشان آواز رحمت غرنده  
 و چشما می شان برق رباننده باشد و همراه شان تازیانه باشد که اگر تمام است من  
 مجتمع شوند آنرا نتوانند برداشت آن تازیانه بردست آن فرشتگان سبکتر نماید  
 از عصا نیکه من درم پس امتحان نمایند و ملامت و عقوبت نمایند و باک به ماضی  
 تصدیق چهار ماده یعنی آن تازیانه ترا برزند چنانکه خاکستر شوی پس ملاحظه فرمائید

که بر گاه حال عمر چنین باشد که در قبر مثل کفار و فجار معذب است و استلزان  
 او چه خواهد بود و از توقع شفاعت کدام کس خواهد داشت و دنیا ناپا ندارد است  
 و حیات ناستوار و عالم دریایی خونخوار و گوشه قبر تیره و تار از معامله صاحب کتاب در  
 روز شمار با پادشاه جبار تجاوز و آخر کار جنت است یا نار علی و شیعه همه العاقبت  
 و سَعِیْلِمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا اِنَّیْ مُنْقَلِبِیْۤ اِنْقَلَبُوْنَ تَعَجَّبْتَ اِنَّکَ سَائِلٌ  
 بِرَبِّیْطِیْعَتِیْ نَمُوْدُ وَ یَطْمَعُ زَخْرَفُ دُنْیَا اِنَّ نِعْمَتَ جَاوِدَانِیْ دَسْتِ کَشِیْدِ  
 اِبْنِ اَبِی الْحَدِیْدِ دَقِیْقِیْدِ لَامِیْعِ دَرْحَقِ جَنَابِ مِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ کُوْیْدِ شَعْرِ  
 عَجْبِ الْقَوْمِ اِخْرُوكَ وَ كَبْرُكَ الْعَالَمِیْنَ وَ جَدُّ سَوَاکِ اَضْرَعِ اسْفَلَ  
 و تمام قصیده بخط آنخندوم نزد من موجود است خلاصه معنی شعر اینکه تعجب است  
 از تو میکته ترا از دیگران در خلافت مؤخر داشتند و حال آنکه مرتبه پایه تو بلند است و جاهد  
 دیگران تیر و پست ترا این عساکر و این نجار و این جبرئیل نقل کرده اند که چون آیه  
 انما انت منذر و لكل قوم هاد نازل شد پیغمبر خدا دست بر سینه خود گذاشت  
 و گفت که انا المنذر و اشاره بطرف علی کرد و فرمود که انت الهادی یا  
 علی بک یهتدی المهدون من بعدی و ازین کلام حصر مستفاد میشود چنانکه  
 در ایات بعد یعنی خاصه توهید است کتبه و خاص توهید است خواهند یافت

هدایت یابندگان بعد از وفات من در صورت ثابت میشود که خلافت با ائمه  
 برای آنجناب باشد و تفسیر مدارک بر آیه نجوی مذکور است که علی فرمود که این  
 آیتی است از کتابی که عمل نکرده است بآن کسی پیش از من عمل نخواهد کرد کسی  
 بعد من نزد من یک نیار بود پس از آن خورده کردم و چون با پیغمبر مناجات نمودم  
 یکدم را تصدق میساختم و ده مسئله از پیغمبر خدا پرسیدم جوابش شنیدم عرض  
 کردم که یا رسول الله و فاجبیت فرمود و فاجبارت از توحید و شهادت لا اله الا الله  
 است عرض کردم فساجبیت فرمود کفر و شرک بخدا آوردن گفتستم  
 وما الحق قال لاسلام والقران والولاية اذا انت تحت اليك  
 الی آخر الحدیث ازین ظاهر میشود که حق عبارت از اسلام و قرآن و ولایت  
 خلافت است الباین شرط که بآن جناب منتی شود پس ما دامیکه با آنجناب  
 منتی نشده بود بر خلاف حق بود پس خلافت ابو بکر و عمر و عثمان باطل شد و با وجود  
 این همه حدیث صحیحه صریحه که بر خلافت امیرالمومنین علی دلالت میکند قوم  
 قریش جناب امیر را با وجود آن علم و آن نسب بآن شجاعت و آن سخاوت و غیر  
 آنکه در هیچ سبب موعظه نمودن معلوم نمیشود الا اینکه از عمر منقول است که گفت  
 صفت مزاح ترا موعظه کرد پس شمارا بجد قسم است که آیا صفت مزاح

اینقدر میوب است که کسی را که خدا و رسول خلیفه بر حق ساخته باشند و در غدیر  
 و مقامات کثیر فضائل و مراتب و را علی رؤس الاشهاد با و از بلند نجاصت عام  
 رسانیده باشند و او خود جامع کمالات و صاحب محجزات کرامات باشد و  
 هدایت در همتی که غرض از خلافت همان است در مخصص باشد و را بجز مزارج  
 و خوش طبعی که سنت پیغمبر است از منصبش برانند و چنین منصب جلیل را بچند کس  
 ناکس که هر از بر نمیشناختند و از زنان الزام میخوردند و اله نمایند صریح مکر و حیل  
 جوئی ازین کلام مستفاد میشود که بهانه مزاح آنحضرت محروم دشت ولیکن  
 منصبی که خدا بخشیده باشد از دفع کردن کسی دفع نمیشود بجا خلافتی که بقرآن  
 حدیث ثابت باشد و بجا خلافتی که بضر بکتاک زور بدست آید و خود خلیفه  
 ثانی که بانی مبانی بود بفرماید که کانت بیعة ابی بکر فلتة و قال الله لسلین هیا  
 خلافت پرگنه ردولی و علاقه به راجح نیست که هر مستاجر که خواسته باشد پول  
 خرج کند و بگیرد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء درین مرتبه علیا و درجه قصو  
 علم کثیر و زهد و ورع و شرافت حسب و نسب و عصمت و پارسائی در کار است  
 که بالاتفاق مخصوص جناب میر بود و خلیفه اول میفرمود و لیتکه و لست  
 بغيرکم و علی فیک فان ناکت فسادتی و ان نخت فاقیونی یعنی امیر و پیشوا گردیدیم

و با وجود علی ابن ابرهیم التی شافعیست از م پس اگر پراه دست بردم مدد مومنان  
 من کنید و اگر کج روی نمایم خلافت را از من بستانید و خلافت تالی مرتبه بر تو  
 است چنانچه شاه ولی الله در ازاله انخفا نوشته پس آیا پیغمبری با اختیار مردم است  
 که هر که را بخواهند بدهند این اندک است از بسیار و یکی است از هزار و اگر تفصیل  
 در کار باشد کتب حدیث حاضر است به بیند و مذہب پیغمبر را از آن پیغمبر شنوند  
 نه از زید و عمر و که اهل خانه خود بهتر میدانند بیکانگه ترا چه خبر مضمون پس  
 غیر اندیشی نظر با حسانه ای آن خودم گفته بدایت را بمعرض بیان آورم اگر  
 بر این عمل نمایند بنور و قش باقیست و هر گاه عمل نکنند فله یک دفعه  
 ایمانهم بکارا و اباسنا من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم و تو خواهی سخن پذیر  
 و خواه ملال و ما اريد الا الاصلاح ما استظعت و ما توفیقی الا بالله عليه  
 توکلت واليه انيب قائمه جليله بعضی از بزرگان الهست مضمون و  
 محمد و ابها و استدیقنهما انفسهم با وجود اینکه علم الیقین میداند که شیخین  
 با الهیست کرام صاف نبودند و عداوت آنحضرت که موجب خسرا و خلوه  
 تیران است اختیار نمودند بر ستم شیخین جبارت نمیکند گاهی میگویند که شیخین را  
 در باب غصب کردن میان خود و خدا عداوت بوده باشد چنانچه بعضی از شعرائی آنها گفته اند



<p>ارضى بسب ابى بكر ولا عمرا بنت النبى رسول الله قد كفرنا يوم القيمة من عذرا اذا اعتذرا</p>	<p>اهوى عليا امير المؤمنين ولا ولا قول اذ لم يعطيا وداكا الله يعلم ما ذاياتيان به</p>
<p>مقاوش اينك امير المؤمنين ا دوست ميدارم و بسب بخين راضى نيسم و نيكويم كه اينها بسب غضب فدك محروم دشتن دختر پيغمبر كا فرستند خدا ميداند كه اينها در روز قيامت چه عذر برائے اين فعل خواهند آورد و مولانا شيخ بهاء الدين عالمى عليه الرحمه در جواب ابن شعر با فرمود</p>	
<p>يسم بسب ابى بكر ولا عمرا تبت يدك ستصلى فى غدٍ صحت فى سب من عاداه مفكرنا فا برأ الى الله نحن خان امر عذرا وقال ان رسول الله قد حججنا التحسب الامر يا لثمي به مستترا سيقبل لعذرتهم بجلاء معتذرا وكل ظلم يرمى فى الحشر مغتصرا</p>	<p>يا ايها المدعى حب الوصى ولم كذبت والله فى دعوى محبتك وكيف تهوى امير المؤمنين وقد فان تكن صادقا فيما نطقت به وانكر النص فى ضم و بيعته انتهت تبغى قيام العذرا فى فدك ان كان فى غضب حتى الطهر فاطمة فكل ذنب له عذرا عند اة غد</p>

<p>فی سب شیخیکم قد ضل و کفر  عسی یكون له عذرا اذا اعتذرا  والامر منکشف كالصبح اذا ظهرا  عمیا وصما فلا سمعا ولا بصرا</p>	<p>فلا تقولوا لمن ایامه صرقت  بل سأمحوه وقولوا لا نواخذة  فکیف والعذر مثل الشمس متغیم  لکن ابلیس اغواکیر وصدیرکم</p>
<p>حاصل مضمونش اینک ای آن کسیکه عوامی محبت و همی بر حق میکنند و بر سب لعن  شیخین جسارت نمی نمائی بخدا که در دعوی محبتش رو غلو میباشی خدا ترا هلاک کند  و قریب است که دخل جہنم خواهی شد چگونه لاف تو لای امیر المؤمنین میرنی و نهفته  در سب دشمنانش پس پیش میکنند پس اگر درین کلام صادق هستی باید که اگر سبیکه  با عترت خودش خائن و غادر بوده و انکار نص غدیر خم نموده و پیغمبر خدا و صفا  ما یبطق عن الهوی را بهندیان نسبت داده تیز انمائی حال تو آمده بسراستیکه در نیاب  فک عذری بدست آری آیا گمان میری که حقیقت کار با تو تا چه زیبانی  پنهان خواهد ماند اگر در غصب حق جگر گوشه رسول فاطمه قبول عذر مقبول میشود  پس باید که هر گناه را معذرتی و هر ظلم را معترفتی بوده باشد پس کسیکه تمام عمر  در سب زینب بسر کرده بر عم تان گمراه نباشد بلکه او را نیز معذور بدارد و همین عمر  بزرگان بسیارید که شاید او در میان خود و خدا عذر سه داشته باشد و کیف حال آنکه</p>	

خدا این شخص مثل آفتاب روشن و حقیقت امر از صبح صادق اظهر و این است  
 لیکن شیطان شمارا گمراه ساخته و در راه ضلالت بی سمع و بصیر انداخته است  
 و گاهی میگوید که تیرا این چنین موجب بی ادبیت و صحاب پیغمبر را کفایتن قبیح  
 است و حال آنکه بر متتبع سیر واضح و واضح است که صحابه یا بعد از خصوصت و عتبات  
 داشتند و یکدیگر را بد میگفتند چنانچه در کتبات العقال منقولست که عجم بزرگوار  
 سید ابرار و بعضی مکالمات بعمر بن خطاب فرمود که اعضاک الله بظن امک  
 یعنی خدا چنان کند که فرج مادر خود را بدندان بگری پس اگر بفحوائی حدیث  
 اصحابی کالنجور با یهم اقتدا بیده اهدند بیک کسی درین باب عیاس که از زمره  
 اصحاب بلکه قارب جناب سالتاب بوده اقتدا نموده سب شتم بزبان آورد  
 چه عجب اردو عجب است که از گفتن کلمه لعنت بر عمر و بر هم میشوند چنین حدیث  
 که لالت بر منقصت و ردالت عمر وارد در کتبات حدیث می آید این نیز  
 منجانب شد و از دلائل انتقامت این شاه راه است که با وجودیکه سالهای  
 دراز قلم و سلطنت و ریاست نیز نگین اعدای دین بوده و چرخ ناهنجار بکام  
 آن اشرار میگردیده و درین مدت مدید دین سدید محل گشته و احادیث کثیره در  
 مدح شیخین و تقصیر آن مصطفین وضع شده و واضعان این احادیث کا و فطاعت

و زر کثیر یافتند و در نیت صورت متوقع چنان بود که بیع خبر و اثر مدح امیرالمؤمنین  
 و مذمت شیوخ لنام در صفحه روزگار باقی نماند لیکن هنوز اخبار بیشتر در کتب  
 اہلسنت موجود است کہ برائے حضرات معصومین مع و در حق شیخین قدح از ان  
 کالنور علی شایق الطور نمایان است چنانکہ برخی از ان مذکور شد و این دلایل  
 کہ نوشته ام بطریق تشریح بود چہ اصل خلافت و شرافت جناب میرد کافہ انام چہ  
 شیعہ و چہ سنی متفق علیہ است کسی را انکار نیست فرق ہمین است کہ ایشان دعا  
 فصل فضل خلفائے ثلاثہ مینمایند و ما اثر انکار میکنیم و بتیہ و شاپہ بردمہ عدست  
 نہ بر عمدہ منکر و معذرا آیات کتاب میں احادیث تیسراہر اسلین اشاہد آوردیم  
 و کفی باللہ شہید ۲ و ما قطع نظر ازین باخبار اہلسنت ہر مطلب باخبارت  
 کردیم و الفضل ما شہدت بہ الاعلاء پس کسیکہ تعصب حد الجانہین  
 نداشته باشد میداند کہ حق بطرف کیست و مناسب این مقام رو بکار نیست کہ بعد از  
 تالیفات این رسالہ در نصاری رودادہ و نقلش در نیل ثبت افتادہ  
**سوالات مترجمت از مولوی سلا علی حنفی**  
 سوال محمدیان چند فرقہ اند جواب بقناد و دو فرقہ سوال درین فرقہ ہا  
 کدام یکے بیشتر و بکثرت اند جواب سنت و جماعت و اشاعہ سنی سوال

امام و مقتدا و مدارالیه که بموجب یا و ارشادات و کتاب نما عمل مینمایند  
 از هر فرقه کدام اند چند جواب امان الهستت چهار اند امام عظم و شافعی و  
 مالکی و حنبلی و هر چهار پیشوا و صاحب کتاب و مقتدای الهستت اند و امان فرقه  
 اثنا عشری دو آرده اند ازین سبب آن فرقه اثنی عشر گفته میشود سوال امان  
 هر دو فرقه با پیغمبرشان چه خویشی و قرابت دارند جواب امان الهستت و  
 جماعت با پیغمبر خویشی و قرابت ندارند و امان اثنی عشری  
 دادند و اولاد پیغمبر و یکجای اند سوال همه الهستت هر چهار امام را بر حق و اولاد  
 میدهند و هر چهار را پیروی میکنند یا هر یکی امامی را اختیار کرده و حسب لاطاعه  
 دانسته بر کتاب آن عمل مینمایند جواب الهستت چهار فرقه اند و بنام امام خود  
 که پیرو او هستند مشهور اند و بر قول و کتاب آن امام خود عمل میکنند و پیغمبر یک امام خود  
 که اختیار کرده اند سه امام دیگر را بر خود واجب لاطاعه نمیدانند سوال فرقه  
 اثنا عشری هم هر یکی یک امام را از امان خود اختیار کرده اند جواب هر یکی  
 دو آرده امام را امام خود و واجب لاطاعه میدانند سوال الهستت یک امام  
 علت در میان چهار امام قول یکی را بر دیگری ترجیح داده و واجب لاطاعه دانسته  
 آنرا قبول کرده اثنا عشری چنین نکرده و همه را واجب لاطاعه دانسته مگر

در  
 کتاب  
 الهستت

جلال  
 الاطاعه

اما ان اہلسنت نے اقوال و کتاب و اختلاف کلی دارند کہ کی دیگری را اختیار  
 نمیکند جواب البتہ اختلاف در کتاب از نزد سوال از همین ثابت میشود  
 کہ اہلسنت چہارا امام بجای چہار گواہ بیرونی کہ از نزدیکان پیغمبر خود نیستند  
 و نیز در اسناد آنها اختلاف کلی است و اثنا عشری دو آزدہ امام بجای  
 دو آزدہ گواہ جید از نزدیکان و اقربایان پیغمبر خود ہمہ متفق القول کہ در اجتهاد  
 آنها اختلاف نیستند از ہذا بدینست اینجانب عقلاً از گواہی گواہان و آزدہ  
 امام علیہ السلام دین اثنا عشری بہر نوع اولی و فضل کہ میان کلام دو آزدہ  
 گواہ اختلافی نیست و دین اہلسنت بسبب اختلافات میان اقوال خود با دین  
 اخصراعی ثابت و ظاہر و پس است این دلیل قوی بر حقیقت مذہب تفسوی  
 حاتمہ شدہ الحمد کہ جناب مومنی بعد از مطالعہ این اوراق حقیر را در تخلیہ  
 طلبیدہ اظہار کردند کہ من ہمہ مطالب ادنیستہ ام و عقائد بان ارم و از اغیار  
 پیہ صفار و چہ کبار ہزارم و در مجلس نگہ فرمودند کہ میدانم کہ نجات منحصر  
 در محبت اہلبیت است و لعنت میکنم بر دشمنان اہلبیت اظہار  
 (و بتفصیل گفت) و من فضائل علی ابن ابیطالب امیدانم و در عالم التشریح  
 تفسیر قرآن حدیث مبارکہ و حدیث عجاہ را دیدہ ام کہ پیغمبر خدا

در روز مباحله امام حسین علیه السلام را در آغوش گرفته و امام حسن و قاضیه زهرا  
 را با خود داشته برآمدند و همچنین عبارات را بر آنحضرت انداختند بر خلقائے ثلاثه  
 و حدیث من كنت معي لاه فعلي معي لاه در اثبات مطلب کافیت  
 چه هرگاه آنجناب مولائے هر کسی بوده باشد پس دیگر انرا چه حدیثی او خواهد  
 بود و عمر خود میگفت لولا علی لهلك عمر پس خاک بر خلافتش که سپای  
 مردی دیگری میکرد و لیکن اظهار این ندرتیک صلاح وقت خود نمیدانم تا اینجا  
 طغص کلام آنجناب بود فایده الله و سداده و هداة و من یهدی  
 الله فهو لمهتداً ثم تمامه و ختم اختتامه للعاشرة من صفر  
 المنظر سنة ستة وستين بعد الف و مائتين من هجرة سيد  
 البشر صلی الله علیه و اله الاظهر ما سمع عند ابيك الشجر

